

به سوی الهیات غیر متافیزیکی

«رویکردی پدیدارشناسانه به برهان
صدیقین بر اساس فلسفه اگزیستانس»

مؤلف

علی زاهد

انتشارات نظر

تهران، ۱۳۸۵

□ مؤلف: علی زاهد

□ ناشر: شرکت انتشارات قلم

□ حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هما (امید سید کاظمی)

□ نوبت چاپ: چاپ اول، ۱۳۸۵

□ چاپ: ندا

□ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

□ بها: ۲۵۰۰ تومان

□ شابک: ۹۶۴-۳۱۶-۱۷۵-۷

□ ISBN: 964-316-175-7

تهران، تقاطع بهار و سمیه،
ساختمان ایرج، طبقه ی
همکف، شماره ی ۶
تلفن ۸۸۳۱۴۸۹۳
تلفکس ۸۸۸۲۹۳۶۲

همه حقوق محفوظ است

سرشناسه:	آخوند زاهد، علی
عنوان و پدیدآور:	به سوی الهیات غیر متافیزیکی، رویکردی پدیدارشناسانه به برهان صدیقین بر اساس فلسفه.
مشخصات نشر:	تهران: قلم، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری:	۳۳۶ ص.
شابک:	۲۵۰۰ ریال 964-316-175-7
یادداشت:	فیبا.
یادداشت:	کتابنامه: ص. ۲۲۹-۲۳۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع:	خداشناسی.
موضوع:	هستی‌شناسی.
موضوع:	اگزیستانسیالیسم.
موضوع:	مابعدالطبیعه.
رده‌بندی کنگره:	۲ / ۳ ف / ۳۱۸ BD
رده‌بندی دیویی:	۱۱۱
شماره کتابخانه ملی:	۸۵-۲۹۴۹۲ م

فهرست

۹	★ مقدمه
۱۳	فصل اول: مباحث مقدماتی
۵۹	فصل دوم: کارل یاسپرس و مسئله واقعیت
۱۰۵	فصل سوم: عبور از دوآلیسم، هایدگر
۱۵۵	فصل چهارم: تحلیل پدیدارشناسانه برهان صدیقین به تقریر علامه طباطبائی
۱۹۵	فصل پنجم: الهیات غیر متافیزیکی
۲۲۹	★ منابع فارسی
۲۳۳	★ منابع لاتین
۲۳۵	★ منابع عربی

مقدمه

از نخستین سال‌های تحصیل رسمی فلسفه و الهیات، پرسش اساسی نگارنده این بوده است که ایمان دینی بر چه بنیادی باید قرار داشته باشد که قابل انطباق با بنیاد اندیشه و خرد گردد. ایمان دینی مبتنی بر وحی تاریخی است و در چارچوب سنتی می‌زید که می‌توان در سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام عناصر مشترک آن را یافت و حتی می‌توان این سه را به ریشه نخستین آنها که همانا نگرش توحیدی پدر ایمان، ابراهیم^(ع) است برگرداند. اما از طرف دیگر و به موازات آن نیز با سنت فلسفه و خرد روبرو هستیم که اگرچه امری تاریخی است و ممکن است بنا به تفاسیر شایع به یونان باستان ارجاع داده شود، اما در ذات خویش می‌کوشد بریده از اقتدار سنت، با مسایل خود رویارو شود. این سخن البته منافاتی با این نکته ندارد که فلسفه علی‌رغم جهش‌ها و پرش‌های فرا تاریخی خود عاقبت در بند افق تاریخی خویش محصور خواهد ماند. اکنون پرسش این است که چگونه می‌توان میان این دو سنت نقطه انطباقی یافت. فردی که در حوزه ایمان دینی قرار دارد از طرفی نسبت به سنت دینی خویش تعهد و التزامی شورمندانه دارد اما از طرف دیگر با قوه فطری خرد خویش روبروست که از او طلب می‌کند ایده‌ها را جدا از هر سنت و اقتداری و تنها از طریق لوگوس عقلانی تبیین نماید.

خطر بزرگ در حوزه ایمان آنجاست که به خرد اجازه داده نشود در چیزی کنکاش کند که به حسب طبیعت خویش توانایی داوری در آن را دارد. چنین چیزی در وجود فرد گونه‌ای شقاق ایجاد خواهد کرد که اگر شور دینی از نوعی که کبرکگارد منظور نظر داشت تا مدتی بتواند تظاهرات آن را بپوشاند عاقبت به گونه‌ای در خود فرد و یا در نسل‌های پس از او درد نشانه‌هایش را با شدت و حدت بسیار بروز خواهد داد. فی‌المثل دین‌ستیزی مشهود در دنیای مدرن گذشته از هر چیز تا حدی نیز واکنشی روانشناسانه در برابر دگماتیسم کلیسای قرون وسطاست. تأکید بیش از اندازه بر اطاعت، عشق و شورمندی هنگامی که خرد آهسته به میدان عمل وارد می‌شود نتیجه‌ای جز نیست‌انگاری و عنان‌گسیختگی نخواهد داشت. به نظر می‌رسد آنچه که می‌تواند بر شقاق میان خرد و ایمان غلبه کند یافتن و تأکید بر سرچشمه‌ای مشترک است که خرد و ایمان هر دو نیروی خویش

را از آن گرفته و شاید دو نحوه مواجهه با آن هستند. هستی یا به عبارتی دیگر مسئله هستی نقطه‌ای است که می‌توان آن را به نحو بی‌واسطه و لایشرط از اقتدار هر سنت دینی و فلسفی، آغاز هر اندیشیدن و نیز هر شوری در نظر گرفت. اگر فرضاً تمام متون دینی و فلسفی نابود شوند باز چیزی هست که می‌تواند پرسش از خدا و معنای زندگی را در ما برانگیزاند و آن خود هستی است که ما صرف‌نظر از هر جغرافیا، تاریخ و زبانی با آن روبرو هستیم. البته نیازی به گفتن نیست که پرسش هستی یا خدا عاقبت در زمینه و جغرافیای فرهنگی خاصی امکان مطرح شدن می‌یابد و این ادیان و فلسفه‌ها هستند که در گذر تاریخ، ما را با امر متعال آشنا کرده‌اند. بی‌شک اگر زبان و سنتی نبود پرسشی نیز مطرح نبود اما این نکته به هیچ‌وجه مانع نمی‌شود تا بر بی‌واسطگی هستی تأکید نکنیم و اولویت آن را بر هر سنتی به رسمیت نشناسیم.

در سنت فلسفه اسلامی، تفکر وجودی صدرا با دست‌مایه‌های فراوانی که از شهود هستی دارد جایی است که در ذهن ما دانشجویان فلسفه اسلامی، پرسش وجود را تشدید و تقویت می‌کند. وجود هم موضوع فلسفه است و هم موضوع ایمان و در تفکر صدرا این درآمیختگی کاملاً احساس می‌شود. اما وجود در تفکر صدرا و بنا به تعلیمی که از شارحان او آموخته‌ایم امری چندان بی‌واسطه و بنیادین نمی‌نماید. تلاش بسیار باید کرد تا نشان داد که وجود امری عینی است و نه اعتباری و آنچه که در خارج از ذهن با آن روبرو هستیم نه ماهیت‌ها بلکه وجود اثبات است و این یعنی اثبات اصالت وجود. به علاوه وجود در نزد صدرا فوراً به بحث از وحدت وجود پیوند می‌یابد که در اینجا باید سخت مراقب بود تا تقریر خاص او از وحدت اثبات شود که همان وحدت تشکیکی و سلسله‌مراتبی هستی است. وجود خداوند در چنین زمینه‌ای مطرح می‌شود و پیداست که پیچیدگی نظری مباحث وجود به برهان اثبات خدای صدرا نیز سرایت می‌یابد به گونه‌ای که این برهان نیاز به اثبات اصالت وجود، وحدت وجود و نیز تقریر خاص صدرا از وحدت وجود دارد.

البته در همین عرصه با برهان مرحوم طباطبایی در اثبات وجود خداوند نیز روبرو هستیم که نیازی به هیچ‌یک از مسایل و مقدمات فلسفی ندارد و خیلی ساده از این‌جا آغاز می‌کند که «واقعیتی هست»^۱. لازم است پس از انتباه و تذکری آگاه شویم که این واقعیت، وجوب و ضرورتی نامشروط دارد که همین مدعای اهل ایمان است که معتقدند در هستی وجودی ضروری یافت می‌شود. این برهان برای اینجانب از آغاز آشنایی با آن، پیوسته موضوعی و سوسه‌برانگیز بوده است و نتوانسته‌ام آن را صرفاً برهانی در میان برهان‌های اثبات واجب‌الوجود تلقی کنم بلکه احساس می‌کردم که این برهان می‌تواند نویدبخش نگاهی نو به مسئله وجود خدا، مفهوم وجود و نیز خود فلسفه و روش فلسفی باشد.

مطالعه در فلسفه هگل و تحقیق درباره هستی‌شناسی عرفانی به اینجانب نشان داد که بحث از هستی و خداوند هیچ‌گاه در قالبی منطقی و ارسطویی میسر نمی‌شود و اگر با نگاهی خالی از پیشداوری‌های متافیزیکی به مسائل فلسفی و کلامی بنگریم و یا سری به متون دینی بزنیم پیوسته

۱. رکب: طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۷۰، اصول فلسفه و روش رئالیسم، انتشارات صدرا، تهران، چاپ دوم، جلد پنجم، ص ۱۱۷.

می‌توانیم خود را با پارادوکس‌های سرگیجه‌آوری روبرو ببینیم که بر خلاف عقیده فیلسوفان زبانی اولاً و بالذات معلول کج‌تابی زبان نیستند بلکه این خود هستی است که با سرشت رازناک خویش به این کج‌تابی‌ها و پارادوکس‌ها دامن می‌زند و نیز می‌دیدم که هر نظریه‌ای در تلاش برای حذف پارادوکس‌ها ناگزیر به تحریف واقعیت می‌انجامد. افزون بر این دریافتیم که اگرچه پارادوکس‌ها وجود داشته و ذاتی هستی می‌باشند اما منطق دیالکتیکی هگل که می‌کوشد بر آنها غلبه کند وجود واقعی ندارد. کانت و کیرکگارد و یاسپرس آموختند که از ساختن متافیزیک باید دست کشید و هستی از آن‌رو که در اندیشه، معمولی حقیقی واقع نمی‌شود هرگز نمی‌تواند در قالب علمی نظام‌مند جای گیرد و در مواجهه با هستی باید بر نقش فعال سوژه انسانی تأکید کرد زیرا این فرد انسان است که با هستی در رابطه قرار می‌گیرد و نمی‌توان او را به عنوان یک طرف معامله کنار گذاشت. هایدگر با نگرش پدیدارشناسانه خود آموخت که در پرداختن به معنای هستی از دوگانگی مصنوعی سوژه و ایزه عبور باید کرد و در ضمن این نظریه بسیار رادیکال را مطرح می‌کرد که بنیاد حقیقت را نه در گزاره‌ها بلکه در خود هستی باید جستجو کرد که این هستی امری پیشینی و پیش‌امتافیزیکی است که شاید بتوان آن را اشارت‌وار نشان داد و نه آنکه اثبات کرد. همه اینها مرا وامی‌داشت که به سنت فلسفی خود بازگشته و آن را به گونه‌ای دیگر بنگرم: ماهیت نداشتن خدا، جوهر و عرض نبودن حقیقت وجود و از همه مهمتر برهان صدیقین علامه طباطبایی که به جای مفهوم «وجود» از مفهوم «واقعیت» استفاده می‌کرد تا در مواجهه با وجود خدا گرفتار نزاع میان اصالت وجود و اصالت ماهیت نشود، آموختند که روش‌شناسی ما در پرداختن به وجود باید دگرگون شود. مسئله فقط بر سر این نیست که در پرداختن به وجود باید ذوق عرفانی داشت و از حکمت بحثی صرف عبور کرد بلکه با درگیر شدن با مفهوم وجود (که تعبیر مفهوم در اینجا مسامحه‌آمیز است) در می‌یابیم که وجودشناسی اساساً تن به متدولوژی فلسفه راسیونالیستی (متافیزیک) نمی‌سپارد و مواجهه با وجود در قالبی موضوع معمولی و منطقی مواجه شدن با آن به مثابه یک جوهر است که این از اساس شیوه‌ای نادرست است. این دیدگاه فلسفی هنگامی که به الهیات کشانده شود البته نحوه مواجهه ما با موضوع خدا را دگرگون می‌سازد و از ما الهیاتی تو طلب می‌کند.

پژوهش حاضر در واقع مکتوب ساختن این سیر فکری است و با توجه به آنچه که گفته شد پیداست که کار من صرفاً بیان شباهت‌های میان فلسفه وجودی غرب با برهان صدیقین علامه طباطبایی نیست. پژوهش‌هایی از این دست که صرفاً به بیان شباهت‌های میان اندیشه ما و اندیشه غرب می‌پردازند به نظرم چندان توان تحول‌آفرینی ندارند چرا که اندیشه‌ها را با یکدیگر روبرو نمی‌کنند و فقط آنها را وامی‌دارند که از دور با هم سلام و احوال‌پرسی کنند. گفتگوی میان فلسفه‌ها آن‌گاه گفتگویی جدی است که در زمینه مشترک بحث، بر نقاط اختلاف تأکید شود و حتی این اختلافات که ممکن است در نگاه نخست به نظر نیامده و در میان شباهت‌های حیرت‌زای اندیشه‌ها فراموش شود توسط پژوهشگر تشدید شده و لوازم ضروری آنها بر ملا گردد. کوشیده‌ام چنین عمل کنم و بر آنم که به اندازه توان اندک و ناچیزم، مقلد هیچ‌یک از فیلسوفان بزرگ و والامقامی که به

آنها پرداخته‌ام نباشم. تلاش کرده‌ام شاگردی ناقد باشم و نه شاگردی مرید و در این میانه فلسفه را جدی‌تر از فیلسوفان بگیرم. اگر چنین چیزی در اثر حاضر مشهود نباشد در کارم ناموفق بوده‌ام.

پژوهش حاضر به پنج فصل تقسیم می‌شود. در فصل اول به مباحث مقدماتی پرداخته‌ام. مقدمه‌ای درباره دنیای مدرن و فلسفه آگزیستانس و نیز طرح مسئله‌ای که پژوهش من به آن می‌پردازد در این فصل عنوان گردیده است.

در فصل دوم به اندیشه یاسپرس پرداخته‌ام ولی این کار را در زمینه تأثیر او از کانت انجام داده‌ام. انسان، جهان و خدا نحوه‌هایی از هستی می‌باشند که درباره آنها معرفت ایزکیوی نمی‌توان به دست آورد اما برای فراوری انسان، وجود این نحوه از واقعیت‌های فراگیرنده و غیر ایزکیوی ضروری است.

در فصل سوم تلاش کرده‌ام عبور از دوالسمی را که تفکر متافیزیکی گرفتار آن است بررسی کنم. اینکه در تفکر متافیزیکی ساخت معرفت از ساخت وجود جدا می‌شود و معرفت بر وجود سیطره می‌یابد و به این ترتیب معرفت‌شناسی به جای وجودشناسی بر اریکه قدرت می‌نشیند. در این میانه اندیشه انقلابی هایدگر در شورش علیه سوژه‌محوری جای خود را دارد و پدیدارشناسی او از وجود به خوبی ما را آماده می‌کند که با وجود به گونه‌ای غیر متافیزیکال برخورد کنیم.

در فصل چهارم بر اساس آنچه که از فصل‌های پیشین آموخته‌ایم می‌کوشم به بررسی برهان صدیقین علامه طباطبایی بپردازم. تقریر من از این برهان رنگ و بویی پدیدارشناسانه دارد و نه منطقی و متافیزیکی و کوشیده‌ام چرایی روش تقریر خود از برهان علامه را نیز روشن کنم. می‌کوشم نشان دهم که مفهوم واقعیت فراگیرنده‌ای است که مقدم بر هر نظریه‌ای در متافیزیک است. چنین چیزی می‌تواند بر درک ما از وجودشناسی نور تازه‌ای بیافکند و نشان دهد که اصالت وجود همان اصالت واقعیت است اما در زمینه‌ای پیشامتافیزیکی که کاربرد روش‌های منطقی و برهانی آن‌گونه که در روش متافیزیکی شایع است در این عرصه پاک مخدوش و نادرست است. چنین چیزی در زمینه الهیات ما را به الهیاتی غیر متافیزیکی و سلبی رهنمون می‌سازد که به نظر من با زبان دین نیز سازگارتر است.

فصل پنجم تلاش دارد به اختصار تمام دورنمای چنین الهیاتی را به خواننده محترم نشان دهد. زبان تشبیهی تزیینی دین که همسو با هستی پارادوکس‌ها و ناسازگارها را می‌پذیرد و گرد هم می‌آورد به ما این امکان را می‌دهد که به شیوه‌ای غیر متافیزیکی با امر قدسی روبرو شویم و آن را از حوزه اندیشه مفهومی به حوزه عمل و کنش ارجاع دهیم. در این میانه کلامی از امام صادق^(ع) از سال‌ها پیش الهام‌بخش و مشوق این پژوهش بوده است. خواننده محترم تأثیر آموزه‌های آن را در رساله حاضر خواهد دید. آن را از زیست‌بخش پایان مقال خود می‌نمایم: «ليس العلم بالتعلم العلم نور ينفذ في قلب من يشاء و اطلب العلم باستعماله و استفهم الله يفهمك» (دانش به آموختن نیست، دانش نوری است که خدا در قلب هر کس که خواهد می‌افکند و دانش را با به کاربردنش به دست آور و از خدا تقاضای فهم کن خدا به تو خواهد فهماند).